



بزرگوارانه

فرزانه صنیعی
نویسنده

+ نگاهی به کتاب
سه نفر در برف
نوشته اریش کستنر

بزرگوارانه

برای ما که آلمانی‌ها را با بنز و هیتلر و بوندس لیگا می‌شناسیم، شاید عجیب باشد که در ادبیات آن‌ها هم چیزی به نام طنز وجود داشته است. اما واقعیت این است که قدمت طنز در ادبیات آلمان به چندین قرن می‌رسد، شاید به اواخر قرن پانزدهم، که زیاستین برانت منظومه هجوی-تمثیلی «گشتی احمق‌ها» را سرود و یک جورهایی عبیدزاکانی آلمانی‌ها شد.

اریش کستنر یکی از طنزپردازان معروف این مردم جدی است. البته ایشان با حفظ سمت؛ فیلمنامه‌نویس، فیلسوف، نویسنده ادبیات کودک و نوجوان و فعال سیاسی هم بوده و خصوصیت دیگرش هم این است که هر ایرانی بی آن که بدانند او را می‌شناسد! کافی است فیلم «خواهران غریب» را به یاد بیاورید. فیلمنامه آن بر اساس رمانی از اریش کستنر نوشته شده است.

کستنر (۱۸۹۹-۱۹۷۴) ۱۸ سالگی مثل همه پسرها به سربازی رفت که از بدشانسی‌اش مصادف با جنگ جهانی اول شده بود. به علت بیماری قلبی‌ای که در همین ایام خودش را نشان داد و تا پایان عمر با او بود، سربازی‌اش را ناتمام گذاشت و تحصیل در دانشگاه را شروع کرد. او کمی قبل از ظهور هیتلر دکترایش را گرفت تا وقتی هیتلر روی کار آمد سرش خلوت باشد و بتواند با فراغ بال علیه او در روزنامه‌ها قلم بزند، به فاشیسم و نازیسم بتازد و تبعید و ممنوع‌القلم شود.

تاکنون چند رمان نوجوان از کستنر به فارسی ترجمه شده است، مثل «امیل و کاراگاهان»، «سرزمین جادویی» و «سی و پنجم ماه مه». اما برخی رمان‌های او با وجود طرح داستانی ساده‌ای که دارند، برای رده سنی بزرگسال هم جذابند، مثل کتاب «سه نفر در برف».

داستان «سه نفر در برف» را کستنر همزمان با روی کار آمدن هیتلر نوشت. این رمان علیرغم قرن بیستی بودنش، روایتی ساده دارد: آقای توپلر، مالک کارخانه جات گروه صنعتی توپلر و صاحب ثروتی افسانه‌ای، عادات عجیبی دارد و گاهی دست به شیطنت‌های ماجراجویانه می‌زند. مثلاً به صورت ناشناس و با نام مستعار «شولتسه» در مسابقه‌ای که کارخانه جات خودش برگزار کرده‌اند شرکت می‌کند و برنده دو هفته اقامت در یکی از هتل‌های لوکس ناحیه آلپ می‌شود. سپس تصمیم می‌گیرد از این جایزه استفاده کند و با سر و وضع مردی فقیر به آن هتل

که پاتوق ثروتمندان است برود! اطرافیان او - دخترش و نیز خدمتکاران وفادارش - نگران تبعات این تصمیم هستند و سعی دارند به مسئولان هتل بفهمانند به زودی مهمانی عالی‌مقام در لباسی ساده و فقیرانه به آنجا خواهد آمد. اما مشکلی وجود دارد: برنده دوم مسابقه که جوانی از طبقات پایین جامعه است همزمان با آقای توپلر وارد هتل می‌شود...

بسیاری معتقدند طنز، مخصوص قالب‌های کوتاه است و در قالب‌های بلندی مثل رمان، کارایی خود را از دست می‌دهد. اما با خواندن این کتاب متوجه می‌شوید که خلق رمان طنزآمیز غیرممکن نیست. کستنر فقط طنز را به درون اثر نکشاده، بلکه اثرش را در بستری از طنز روایت کرده و شگرد چنین کاری را هم یافته است؛ «جابه‌جایی»: دو نفر - به اشتباه یا بنا به شرایط - با هم جابه‌جا می‌شوند و هرکدام در موقعیت آن دیگری - که برایش ناآشناست - قرار می‌گیرد. همین جابه‌جا شدن، مجموعه‌ای از تضادها، تعارض‌ها و موقعیت‌هایی در پی دارد که مخاطب را به خنده می‌اندازد. این شگرد، از روش‌های محبوب طنزپردازان است و نمونه‌های فراوانی از طنزآفرینی بر اساس آن، در ادبیات و سینما می‌توان یافت، از «شاهزاده و گدا»ی مارک تواین گرفته، تا اثر دیگر اریش کستنر - یعنی همان «خواهران غریب» و داستان «پخمه» اثر عزیز نسین نویسنده ترک، که فیلمنامه سریال «مرد هزار چهره» در دهه هشتاد با اقتباس از آن نوشته شد. البته نویسنده از آفریدن طنزهای کلامی و شوخی‌های کوتاه هم غافل نمانده است. مثلاً خانم کونکل، خدمتکار کندذهن آقای توپلر که همه چیز را اشتباه متوجه می‌شود یکی از ابزارهای او برای این شوخی‌هاست. گفت‌وگوهای اشخاص داستان با او معمولاً نتایج خنده‌آوری دارد.

اگر رسالت اصلی طنز را نقد آسیب‌ها و ناهنجاری‌های اجتماع بدانیم، می‌توان گفت سه نفر در برف یک اثر طنز واقعی است. در این کتاب فرد ثروتمند فرصت پیدا می‌کند در پوشش شخصی فقیر، از بیرون به زندگی میلیونرهایی مانند خود بنگرد. فساد اخلاقی، خودبزرگ‌بینی طبقه اشراف و تبعیض میان

طبقات مختلف جامعه، مواردی است که در این کتاب به نقد کشیده می‌شود.

«سه نفر در برف» را سرورش حبیبی ترجمه کرده و همین کافی است که خیالتان راحت باشد مترجم تا حد امکان شوخی‌ها را به سلامت از فرایند ترجمه عبور داده است. نشر نیلوفر این کتاب را منتشر کرده و علاوه بر کتابفروشی‌ها، در اپلیکیشن‌های کتاب‌خانه هم قابل دسترسی است.

قسمتی از متن کتاب:

توپلر گفت: «این مسخره‌بازی‌هایتان را بگذارید کنار! این جایزه‌ای را که من برده‌ام ممکن بود کسی برده باشد که تمام عمرش جز همین پاره‌هایی که من می‌خواهم ده روز بپوشم لباس دیگری نپوشیده! آن وقت چه می‌شد؟»

پیشخدمت گفت: «هیچ! او را هم بیرون می‌انداختند! منتها او از این استقبال تعجب نمی‌کرد.»

رایزن عالی [توپلر] گفت: «شما با این حرف‌هایتان کنجکاوی مرا تحریک کردید. خواهیم دید حق با کیست!»

در زدند. ایزولده، خدمتکار تازه، وارد شد. گفت: «جناب تیده مان، مدیرکل کارخانه‌ها، پایین در سالن منتظرند.»

توپلر گفت: «الان می‌آیم. لابد می‌خواهد گزارش بدهد. خیال می‌کنم می‌روم سفر قندهارا!»

ایزولده رفت.

هیلهه گفت: «خبر ندارد که توپس فردا برمی‌گردد!»

پدر دم در ایستاد و گفت: «می‌دانید اگر بیرون کنند چه می‌کنم؟»

همه با انتظار نگاهش کردند.

- «هتل را می‌خرم و خودشان را می‌اندازم بیرون!»